هوالعلیم

ادلّۀ بساطت احرام (۲)

سلسله دروس خارج فقه – بساطت یا ترکب احرام –

جلسه ۱۲۴

استاد

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرّجيم

بسم الله الرحمن الرَّحيم

صحبت راجع به بساطت و عدم بساطت احرام بود که آیا احرام بسیط است یا مرکب است از تلبیه، تلبّس به لُبس احرام و همین‌طور نیّت و التزام نفسی برای ترک محرمات و اتیان به واجبات و اجزاء عمره یا حج؟!

نمی‌دانم مطلب را در سال گذشته راجع به این مسئله تا کجا عرض کرده‌ایم ولی تا جایی که ذهن و ذاکره‌ام اجازه می‌دهد، ظاهراً صحبت بود که این مسئله بسیط است و مرکب نیست. در این زمینه روایاتی هم داریم که با توجه به قرائن و شواهد، حکایت از بساطت احرام و نیّت دارند.

شباهت احرام به تکبیرات افتتاحیهٔ در صلاة

عرض شد که قضیهٔ احرام شبیه تکبیرات افتتاحیهٔ در صلاة است و وقتی که مصلّی تکبیرات افتتاحیه را

می‌گوید، به‌عنوان مقدمه، نیّت صلاة می‌کند، ـ یک‌وقت اشتباه نشود ـ اگر کسی به‌عنوان مقدمه تکبیر بگوید و بعد نیّت نماز کند؛ غلط است! اگر بخواهد با این نیّت تکبیر بگوید، اصلاً تکبیر به‌عنوان تکبیرات افتتاحیه تلقی نمی‌شود.

وقتی که مصلّی تکبیر می‌گوید، تکبیر اول یا آخر یا وسط ـ هرکدام به‌حسب تمایلش ـ را به‌عنوان شروع در صلاة قرار می‌دهد ولی تکبیری را که می‌گوید، به‌عنوان نیّت در صلاة است. مصلّی ابتدا باید نیّت صلاة و ورود در صلاة را در خود ایجاد کند و بعد تکبیرات را به‌عنوان تکبیراتِ انجاز و تأکید نیّت و احراز و اثبات صلاتیّت، انجام دهد. از ابتدا نباید نیّتش این باشد که تکبیر هفتم و آخر، تکبیرة الإحرام است و این شش تکبیر را به‌عنوان استحباب انجام دهد و همین‌طور الله اکبر بگوید مثل اقامه که بنا بر بعضی از روایات یا وجوه، داخل در نماز نیست؛[1] کسی که اقامه می‌گوید، خودش را

---

[1] رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۷۳:

«و اما الأذان و الإقامة، فلیسا بفرضین علی تحقیق المذهب، بل هما مسنونان،

داخل در نماز به‌حساب نمی‌آورد بلکه اقامه مقدمهٔ نماز است؛ مثل اذان، البته اقامه قدری اکیدتر است و حتی در روایت داریم کسی که اقامه را فراموش کرده است، می‌تواند نماز را تا قبل از رکوع بشکند و اقامه انجام دهد.[1] اذان این‌طور نیست؛ شخصی که اذان می‌گوید، اذان را به نیّت یک عمل مستحب استقلالی می‌گوید ولی وقتی که انسان اقامه گفتن را شروع می‌کند، حالتش فرق می‌کند؛ یعنی من دیگر قصد نماز دارم. ممکن است کسی اذان بگوید ولی نیم ساعت بعد، نماز بخواند اما این‌طور نیست که کسی اقامه می‌گوید، بگوید که یک ربع دیگر نماز می‌خوانم.[2] در نیّت اقامه، نیّت شروع در نماز است؛

و ان كانت الإقامة من الأذان أشدّ استحباباً ... .»

[1] تهذيب الأحكام، ج ۲، أبوابُ الزِّياداتِ فِی هذا الجُزءِ، باب ۱۴، ص۲۷۸، ح ۵:

«عنِ الحلبی عن أبی‌عبدِالله علیه السلام قال: "إذا اِفتَتَحْتَ الصّلاة فَنَسِیتَ أن تُؤذِّن و تُقِیمَ ثُمّ ذَکَرتَ قبل أن تَرکَعَ فانصَرِف فأذِّن و أقِم و اِستَفتِحِ الصّلاة و إن کنتَ قد رکَعتَ فأتِمَّ علی صَلاتِکَ".»

[2] الكافی، ج ۳، كتابُ الصّلاةِ، بابُ بدءِ الأذانِ و الإقامةِ و فضلِهما و ثوابِهما، ص ۳۰۴، ح ۱۰:

می‌بینید که مرتباً نیّت تقویت می‌شود تا اینکه به تکبیرة الإحرام می‌رسد، در آنجا دیگر تنجیز برای ورود در صلاة، برای مصلّی حاصل می‌شود؛ یعنی دیگر منجّز و ثابت شد و به‌عنوان طرد احتمال خلاف، تکبیرة الإحرام را می‌گوید و با تکبیرة الإحرام احتمال خلاف برای صلاة و فعل منافی با صلاة منتفی می‌شود ولی در اذان این‌طور نیست؛ انسان اذان می‌گوید، درحالی‌که احتمال فعل منافی در او مستمر است. حتی اقامه می‌گوید ولی درعین‌حال احتمال فعل منافی در او به سی درصد رسیده است اما در مورد اذان، آن احتمال منافی حتی به هفتاد درصد هم می‌رسد که با نماز در افتراق است ولی همین‌که به اقامه می‌رسد، آن احتمال به سی درصد می‌رسد. وقتی هم به تکبیرات افتتاحیه می‌رسد، آن احتمال به پنج درصد می‌رسد.

ببینید! مصلّی از نظر تنجیز در فعل جلو می‌آید اما انسان می‌بیند که بعضی‌ها شروع می‌کنند به الله

«عن عمرِو بنِ أبِی‌نصرٍ قال: قُلتُ لِأبِی‌عبدِاللَه علیه‌السلام أ یتَکَلَّمُ الرّجُلُ فی الأذانِ؟ قال: "لا بأس". قُلتُ: فِی الإِقامةِ؟ قال: "لا".»

اکبر گفتن ولی ذهن و فکرشان به همان اقامه است؛ به کیفیت اقامه یا مثلاً به کیفیت اذان است، نه! این‌طور نیست. نیّت برای صلاتیّت در تکبیرات افتتاحیه از همان اول حاصل می‌شود اما تکبیرة الإحرام را می‌گوید و منافاتی هم ندارد که تکبیرة الإحرام اوّلی یا وسطی یا آخری باشد.

بساطت نفس نیّت در صلاة

از اینجا استفاده می‌کنیم که نفس نیّت در صلاة، امر بسیط است، خودِ صلاة یعنی ورود در این ارتباط خاص؛ آن‌طوری که در نظرم هست قبلاً صحبتش شد که صلاة ایجاد یك نوع ارتباط خاص ـ خصوصیاتش از همان ارتباط خاص لحاظ می‌شود ـ که در آن حمد، بسمله، رکوع و سجود به معنای خضوع، قیام، تشهد، لحاظ مراتب کثرت در مظاهر غیب، صلاة بر انبیاء و صلاة بر پیغمبر و آل پیغمبر وجود دارند. این صلاتی که بر پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم است، همهٔ اینها توجه به‌مراتب نزول فیض است؛ یعنی در این نحوه ارتباط خاص، نفس ذات پروردگار، تجلیّات، مظاهر اسماء و صفات و وسائط فیض او حضور دارند،

همان‌طوری که شافعی می‌گوید: «مَن لم یصلِّ عَلیهم فلا صلاةَ له».[1]

این نحوهٔ وساطت، باید در این جهت ربطیّه لحاظ شود؛ این نحوه از ربط، ملازم با اتصال به ولایت معصومین و ائمه علیهم السلام است.

عدم قبولی صلاة دشمنان معصومین و ائمه علیهم السلام

پس کسی که ولایت ائمه را ندارد، نماز ندارد! فلا صَلاةَ لَه! افرادی که با بغض معصومین نماز می‌خوانند، اصلاً نماز ندارند؛ فلا صلاة لهم!

معنای صلوات در تشهد نماز

وقتی که شما در تشهّد می‌گویید: «اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد» و واجب است که بگویید؛ یعنی از اذکار واجبه است؛ معنایش این است که این صلاتی که الآن می‌خوانم و این ربطی را که ایجاد می‌کنم، تحت ولایت امام حیّ انجام می‌شود.

«اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد» به چه کسی

---

[1] صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۳۵:

برمی‌گردد؟! به امام زمان علیه‌السلام برمی‌گردد؛ به پیغمبر و آن کسی که الآن متجلی حیّ در ولایت است، برمی‌گردد. امام حیّ همان امام زمان است، پس خودمان اقرار و اعتراف می‌کنیم که نماز و ارتباط ما باید در زیرمجموعهٔ ولایت امام زمان علیه‌السلام تحقق پیدا کند والاّ فلا صلاةَ لَنا؛ یعنی ما نماز نخوانده‌ایم! اعتراف می‌کنیم!

شما خیال می‌کنید همین‌طور گفته‌اند که بگو «أشهد أن لا إله إلّا اللَه، و أشهد أن محمداً عبده و رسوله، اللهم صل علی محمد و آل محمد»،[1] «بحول اللَه و قوته»؟![2] همین‌طور اذکاری را بگوییم و نماز تمام شود؟! آیا این اذکار حساب و کتاب ندارد؟! «سبحان ربیّ الأعلیٰ و بحمده»، حساب و کتاب ندارد؟! «سبحان ربیّ العظیم و بحمده»،[3] حساب و کتاب ندارد؟! اذکار تشهد

---

[1] تهذیب الأحکام، ج ۲، کتاب الصلاة، باب ۸، ص ۹۲، ح ۱۲۲.

[2] همان، ص ۸۸، ح ۹۴.

[3] مصباح (للکفعمی)، ج ۱، الفصل الرابع فی ذکر الصلوات الخمس الیومیة و نوافلها، ص ۱۶:

«یستَحَبُّ أن یقُول فی رُکوعِهِ اللهمّ لک رکَعتُ و

بی‌حساب است؟! یا هرکدام از این اذکار روی حساب است؟! «السَّلام علیكَ أیها النَّبی و رحمة اللَه و برکاته،

لَکَ خَشَعتُ و بِکَ آمَنتُ و لَکَ أسلَمتُ و علیک توکَّلتُ و أنت ربِّی خَشَعَ لک سَمْعِی و بَصَرِی و مُخِّی و عَصَبِی و عِظامِی و ما أقَلَّتهُ قَدَمای لِلّهِ ربِّ العالمِین ثُمَّ یقُولُ سُبحانَ ربِّی العظیمِ و بِحمدِهِ سبعاً أو خمساً أو ثلاثاً و یجزی مَرَّةً ثُمّ ینْتَصِبُ قائِماً و یقُولُ سمِع الله لِمن حَمِدَهُ الحمدُ لِلّهِ ربِّ العالمین أهلِ الکبرِیاءِ و العظمةِ و الجُودِ و الجبرُوتِ و یقُولُ فِی سُجُودِهِ: اللهمّ لک سجدتُ و بِک آمنتُ و لک أسلَمْتُ و عَلَیک تَوکَّلْتُ و أنتَ ربِّی سَجَدَ لک سَمْعِی و بَصَرِی و شَعرِی و عَصَبِی و مُخِّی و عِظامِی و سَجَدَ وجهِی البالی الفانِی لِلّذِی خلقهُ و صوّرهُ و شَقَّ سَمعَهُ و بَصَرَهُ تبارک اللّهُ أحسنُ الخالِقِین ثُمّ یقُولُ سُبحان ربِّی الأعلی و بِحمدِهِ سبعاً أو خمساً أو ثلاثاً و یجزِی مَرّةً ثُمّ یجلِسُ و یقُولُ اللهمّ اِغفِر لِی و اِرحمنِی و اُجبُرنِی و اِهدِنِی إنِّی لِما أنزلت إلی مِن خیرٍ فقِیرٌ ثُمّ یسجُدُ الثّانیةِ کالأُولی ثُمّ یقُومُ إلی الثّانیةِ فیصلِّیها کالأُولی.»

السَّلام علینا و علی عباد اللَه الصالحین»،[1] سلامی که می‌دهیم و با آن از نماز خارج می‌شویم، چرا باید با این ذکر باشد؟! چرا باید صلاة بر پیغمبر و انبیاء باشد؟! چرا در این قضیه باید صلاة بر ملائکه باشد؟!

نماز، اتحاد با همهٔ مظاهر پروردگار در همهٔ افق‌ها و مراتب

به این قضیه فکر کنیم که هر لحظهٔ نماز اتحاد با همهٔ مظاهر پروردگار است در همهٔ افق‌ها و مراتب! این نماز می‌شود نمازی که «الصلاة خیرُ مُوضوعٍ فمن شاء استَقَلّ و مَن شاء استکثر»،[2] این نماز می‌شود «إن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها، و إن رُدَّت رُدَّ ما سِواها»،[3] چون انسان

---

[1] بلد الأمین، ج ۱، ص ۸:
«وَ یقُولُ فی اَلتَّشَهُّدِ اَلْأَخِیرِ ـ الیٰ أن قال ـ السّلامُ علیک أیها النّبی و رَحمةُ الله و برکاتُهُ السّلامُ علی جمیعِ أنبیاءِ الله و ملائِکتِهِ و رُسُلِهِ السّلامُ علی الأئِمّةِ الهادِین المهدِیین السّلامُ علینا و علی عِبادِ الله الصّالِحِین.»

[2] بحارالأنوار، ج ۷۹، کتاب الصلاة [أبواب فضلها و عللها و أنواعها و أوقاتها]، باب ۴، ص ۳۰۸، ح ۹؛ الوافی، ج ۷، ابواب فضل الصلاة، ص ۱۱۷، ح ۵۷۱۳.

[3] فلاح السائل، ج ۱، ص ۱۲۷:

می‌خواهد با نماز با ذات پروردگار، در همهٔ مراتب کثرت ـ کثرتِ غیبی و کثرتِ شهودی ـ ارتباط برقرار کند؛ این ارتباط را با همهٔ آنها برقرار کند. شما نگاه می‌کنید که شخصی در آن‌طرف نماز می‌خواند و اصلاً هیچ ربط و ارتباط و اسمی از این شخص ندارد اما یك‌دفعه برای این شخص که در این‌طرف است حالت انبساط پیدا می‌شود! او که می‌گوید: «السلام علیکم و رحمة اللَه»، به این شخص می‌خورد که اصلاً اسم و رسمی از او نمی‌داند، حساب و کتابی نمی‌داند! اگر یك‌لحظه پرده را بالا بزنند، همهٔ ما می‌بینیم که در موقع نماز چه تغییر و تحولاتی پیدا می‌شود و دیگر این‌قدر نماز را شوخی نمی‌گیریم که همین‌طور وضویی بگیریم و مُهری از آنجا برداریم و ـ مثل خود ما! ـ نمازی بخوانیم

«رَوَی اِبنُ بابویهِ أیضاً فی کتابِ من لا یحضُرُهُ الفقیهُ بِإسنادِهِ إلی النّبی صلّی الله علیهِ و آلهِ قالَ: "أوّلُ ما یحاسَبُ العبدُ الصّلاةُ فإن قُبِلَتْ قُبِلَ ما سِواها و إن رُدّتْ رُدّ ما سِواها".»

و این‌طور نماز را به‌حساب نیاوریم. خلاصه اگر یك لحظه و یك ذره پرده را بالا بزنند، مطالبی روشن می‌شود که قابل وصف نیست.

در تکبیرات افتتاحیه، آن تکبیری که موجب ورود در نماز است و تنجّزِ اجزاء صلاتیّه را ایجاد می‌کند، همان نیّت بر تکبیرة الإحرام است که دیگر انسان احتمال عمل منافی را نفساً از خودش دفع و منتفی می‌کند.

در مورد حج هم همین‌طور است؛ نیّت برای احرام، باید در مواقیت قرار بگیرد. شما نمی‌توانید قبل از مواقیت، نیّت احرام داشته باشید مگر اینکه نذر یا امثال‌ذلك باشد. به لحاظ احادیثی که داریم، نیّت احرام باید در مواقیت باشد؛ در روایت داریم: «لا تُجاوِزْها إلّا و أنتَ مُحرِمٌ»،[1] یعنی انسان باید در حال احرام از میقات عبور کند. پس نیّت در میقات لازم است و نمی‌توانید بعد از میقات نیّت احرام کنید. اگر بعد از میقات نیّت احرام کردید، باطل است، حتماً باید قبل از میقات باشد

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۱، أبوابُ المواقیت، باب ۱، ص ۳۰۷. ح ۲.

مگر در موارد خاص و استثنایی که قبلاً همه را عرض کردیم. حالا شاید بعداً مواردی مانند مرض، خوف و امثال‌ذلك را بخواهیم دوباره بگوییم.

روایاتی در اینجا هستند که یک دسته از آنها را عرض کردیم، حالا به‌عنوان مرور در این جلسه هم عرض می‌کنیم تا اینکه در جلسهٔ بعد سراغ مسئلهٔ دیگری برویم.

روایاتی که برای احرام در میقات داریم دو دسته هستند. یک عده روایاتی می‌باشند که می‌گویند: «عبور از میقات باید در حال احرام باشد»، حالا اگر ما قائل بر ترکّب در احرام باشیم و بساطت احرام را در اینجا قبول نداشته باشیم، معنای روایت «لا تُجاوِزْها إلّا و أنتَ مُحرِمٌ»، این می‌شود که نیّت و لُبس احرامین و نیّت التزام بر عدم ارتکاب موانع و مبطلات احرام و همین‌طور تلبیه باید در خودِ میقات تحقق پیدا کند. این معنای ترکّب است. پس احرام من‌حیث‌المجموع شامل نیّت به‌اضافهٔ لُبس ثوبین و همین‌طور تلبیه و نیّت بر ترک محرمات و انجام اجزاء عمره و حج می‌شود که در اینجا به این کیفیت

خواهد بود.

اگر این‌طور باشد، ما باید با روایات دیگری که در مقابل داریم و می‌فرمایند: «نیّت را انجام بده و تلبیه را به تأخیر بینداز»، چه کنیم؟! تأخیر در تلبیه مستحب است؛ راوی از امام علیه السلام سؤال می‌کند و حضرت می‌فرماید: «حتی تأتی البیداء فلبّه»[1] بعضی‌ها گفته‌اند منظور از روایات، جهر به تلبیه است.[2] ما جهر به تلبیه نداریم!

ما در روایات جهر نداریم، تصریح به خود تلبیه است. جهر به تلبیه ـ علاوه بر این روایات ـ روایات دیگری دارد، کاری به این روایات ندارد. اینجا است که ما می‌بینیم بعضی از فقهاء این روایات را حمل بر جهر به تلبیه کرده‌اند و گفته‌اند که مقصود از امر به

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبوابُ الإحرامِ، باب ۳۴، ص ۳۷۱، ح ۸:
«عن عبدِ اللَه بنِ الحسنِ عن جدِّهِ عِلی بنِ جعفرٍ عن أخِیهِ مُوسی بنِ جعفرٍ علیهماالسلام قال: سَألتُهُ عَنِ الإحرامِ عندَ الشَّجَرَةِ، هَل یحِلُّ لِمن أحرَمَ عِندها أن لا یلَبِّی حتّی یعلُوَ البَیداءَ، (قالَ: "لا یلَبِّی حتّی یأتِی البَیداءَ) عِند أوّلِ میلٍ فأمّا عند الشَّجرةِ فلا یجُوزُ التَّلبِیةُ".»

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۲، أبوابُ الإحرامِ، باب ۳۴، ص ۳۷۱:
«أقول: هذا محمول علی نفی الوجوب او مرجوحیة الجهر بالتلبیه عند الشجرة لا علی مطلق التلبیة، و لا علی تحریم الجهر لما یأتی، إن شاء اللَه.»

تأخیر در تلبیه، جهر است و احرام بدون تلبیه در اینجا محقق نمی‌شود چون وقتی که انسان تلبیه می‌گوید، باید ملتزم به انجام آن امور محرزه و نفی امور منهیه باشد. بعضی‌ها به این کیفیت گفته‌اند، درحالی‌که مسئله خلاف است.

بنابراین راه و چاره برای جمع بین دو دسته از احادیث این است که نفس نیّت باید در میقات باشد، البته ما روایاتی هم داریم که دالّ بر تلبیه گفتن در خود میقات است که در آن شکی نیست؛[1]

از آن‌طرف می‌گویند که «إن کنتَ ماشیا، فلبِّ فی الشجرة، و إن کنتَ راکباً، فَلَبِّ فی البیداء، إذا تَصِلَ إلی البیداء»[2] بیدا هم یك میل است، در واقع یك مایل بین

---

[1] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۵، ص ۳۷۲، ح ۱:
«عن هشام بن الحکم عن أبی‌عبدالله علیه‌السلام قال: "إن أحْرَمْتَ مِن غَمرَةَ أو مِن بَریدِ البَعثِ صلَّیتَ و قُلتَ ما یقولُ المُحرمُ فی دُبُرِ صلاتك، و إن شِئتَ لَبَّیت مِن مَوضِعِك" الحدیث.»

؛ وسائل الشیعة، ج12، ابواب الإحرام، باب 35، ص372، ح2:
«عن عبدالله بن سِنان أنهُ سأل أباعبدالله علیه‌السلام: هل یجوزُ لِلمُتمتِّعِ بِالعُمرةِ إلی الحج أن یظهِرَ التَّلبیةَ فی مسجدِ الشجرة؟ فقال: "نَعَم" الحدیث.»

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۲، ابواب الإحرام، باب ۳۴، ص ۳۶۹، ح ۱:

مسجد شجره و بیداء فاصله است؛ یعنی وقتی که ماشین ارتفاع تپه را طی می‌کند و سرازیر می‌شود؛ آن سرازیر را بیداء می‌گویند که تقریباً بیش از یك كیلومتر فاصله است. اگر قرار بر این باشد که احرام مرکب باشد، بنابراین بین احرام و تلبیه در اینجا فاصله افتاده و دیگر احرام حاصل نشده است. در این صورت چه فرق بین حال رکوب و حال مشی است؟! اگر در حال مشی باشد، احرام در اینجا محقق شده و اگر در حال رکوب باشد، احرام محقق نشده است. بنابراین شخص می‌تواند بین مسجد شجره و بیداء عمل منافی انجام دهد و هو خلاف الفرض و کسی نتوانسته است که چنین مسئله‌ای را بپذیرد.

همان‌طوری که عرض شد، جمع بین این روایات این است که احرام در همهٔ مواقیت انجام می‌شود و

«عن عمر بن یزید، عن أبی‌عبدالله علیه السلام قال: "إن کُنتَ ماشیاً فاجهَر بإهلالِک و تَلْبیتِک مِن المسجد، و إن کُنتَ راکباً فإذا عَلَتْ بِک راحِلتُک البَیداء". »

تلبیه‌ای که به‌عنوان تنجیز برای احرام است، در بیداء حاصل می‌شود. چه اشکالی دارد؟! به همین دلیل احرام در بساطت خودش باقی خواهد ماند و دیگر ترکیب در اینجا معنا ندارد؛ لذا ما در سایر مواقیت هم به این مسئله اشاره داریم.

این نکته را هم بگوییم که از اینجا استفاده می‌شود که تأخیر تلبیه نسبت به بیداء أمرٌ مستحبٌّ، بر خلاف آنچه که امروزه متداول است که در مسجد شجره هم تلبیه می‌گویند. اتفاقاً بهتر است که انسان از مسجد شجره یا همان‌جا، ـ چون فرقی نمی‌کند؛ مسجد شجره نقطهٔ خاصی ندارد بلکه از آن محل ـ نیّت احرام کند و وقتی که مقداری خارج شد، یعنی همین‌که ماشین یك میل، یك کیلومتر حرکت کرد و به آن سرازیری رسید، تلبیه را آنجا بگوید. این امر مستحب است. البته می‌تواند به‌نحو دیگری هم انجام دهد؛ یعنی آنجا تلبیه را بگوید و وقتی که به بیداء رسید، جهر به تلبیه برای او حاصل شود.

تلمیذ: فرمودید که تأخیر در جواز تلبیه دلالت بر

بساطت احرام نمی‌کند، به‌خاطر اینکه ما شبیه آن را در غسل هم داریم، در غسل هم قائل به تبعّض هستیم و با اینکه نیّت شخص امر واحد است اما می‌تواند یک قسمت را بشوید و با فاصله دوباره می‌تواند بقیهٔ اجزاء را بشوید. همان‌طور که فاصله بین اجزاء غسل جایز است، در احرام مرکب هم فاصله بین اجزای آن جایز است.

استاد: ما در مورد غسل هم گفته‌ایم که نیّت بسیط است. مگر نگفته‌ایم که در همهٔ عبادات همین‌طور است؟!

تلمیذ: می‌خواهم بگویم تبعّض و عدم تبعّض دلالت بر بساطت نمی‌کند.

حکم حدث در حین غسل

استاد: نه، عرض بنده این بود که فاصله انداختن در یک امر ترکیبی، موجب اخلال آن به امر می‌شود. ببینید وقتی که شما در مورد احرام قائل به این مسئله هستید؛ در مورد غسل هم این مطلب هست، ما در مورد غسل هم این مسئله را می‌گوییم، گرچه بعضی‌ها می‌گویند که اگر در حین غسل حدثی از

انسان سربزند، غسل باطل نیست،[1] بلکه انسان باید جزء بقیه‌اش را بعد از تطهیر از حدث انجام دهد ولیکن این موجب بطلان غسل است چون وقتی که حدث سر می‌زند، این حدث منافی با یک طهارت حاصله نیست که بعد از حصول آن طهارت، حدث مؤثر باشد. نه! این حدث در همان اثری که این فعل ایجاد کرده است، تأثیر می‌گذارد. این فعلی که شخص سروگردنش را برای غسل می‌شوید، این‌طور نیست که وقتی شخص سروگردن و همین‌طور سمت راست و چپ را می‌شوید، هیچ‌کاری انجام نداده باشد و همین‌که می‌رسد به آخر غسل و ناخن پای چپ را می‌شوید، یک‌دفعه متطهّراً شود و رفع حدث شود بلکه وقتی که شخص شروع به غسل کردن می‌کند وارد در طهارت می‌شود ولی این ورود در طهارت باید راهی را طی کند تا به مرتبهٔ فعلیّت برسد؛ یعنی شستن رأس و رقبه باید باشد، طرف أیمن و بعد هم طرف أیسر باشد تا اینکه

---

[1] عروة الوثقیٰ، ج ۱، ص ۵۴۷:

«(مسألة 8): إذا أحدث بالأصغر فی أثناء غسل الجنابة الأقوی عدم بطلانه.»

به آن فعلیت تامه و آن حد برسد.

حکم فاصله افتادن بین اجزاء غسل و علت صحّت چنین غسلی

اگر این‌طور باشد، آن‌وقت اگر فاصله‌ای بین اجزاء غسل بیفتد مثلاً فراموش کند که سمت چپ را بشوید و بعد از نیم ساعت دوباره برگردد و بشوید اشکال ندارد چون هنوز آن اثر نفسی باقی مانده است و بعد که ادامه می‌دهد، این ادامه دادن او را به آن فعلیت طهارت می‌رساند.

ولی اگر این اجزاء اموری باشند که هیچ ارتباطی باهم نداشته باشند مثلاً سروگردن اصلاً هیچ ارتباطی به‌طرف راست ندارند؛ طرف راست هیچ ارتباطی به‌طرف چپ ندارد، در این صورت شستن این دو جزء امر لَغوی خواهد بود که شخص بدون هیچ تأثیری آنها را انجام داده است و اگر بعد از نیم ساعت بیاید و سمت چپ را بشوید، فایده نخواهد داشت چون این کار اصلاً با اصل و ذات آن فعل که باید انسجام داشته باشد، منافات دارد.

لذا در مورد حج هم همین‌طور است؛ اینکه گفته‌اند که اگر تراخی پیدا شود اشکال ندارد و توالی در آنجا شرط نیست؛ این‌طور نیست که اگر کسی سه

شوط و نیم طواف را انجام داد، برود و دو هفتهٔ دیگر سه شوط و نیم دیگر را انجام دهد؛ نه! این غلط است بلکه منظور این است که اگر در همان روز تأخیر انداخت، اشکال ندارد. اگر با تأخیرِ بیشتر باشد، با آن اصلِ انسجامِ نفسِ فعل منافات پیدا می‌کند.

در مورد اجزاء غسل هم همین‌طور است؛ اینکه شخص الآن می‌تواند بعض اجزاء غسل را به تأخیر بیندازد و بعداً انجام دهد، به‌خاطر این است که او با شستن بعض اجزاء تأثیری را گذاشته است که این تأثیر ادامه دارد؛ لذا می‌تواند نیم ساعت یا یک ساعت دیگر بقیهٔ اجزاء را بشوید.

حکم فاصله انداختن عمدی بین اجزاء غسل

انسان عمداً هم می‌تواند به تأخیر بیندازد چون این اثر در او باقی است، وقتی که ثلث آخر را انجام می‌دهد، منضمّ می‌شود و این مسئله به فعلیت می‌رسد و این [مطلب] حکایت از این می‌کند که نیّت غسل، امر بسیط است، گرچه این نیّت، نیّت برای انجام سه جزء از بدن است ولی نفسِ نیّتی که ارادهٔ بر این مسئله است و باید همراه با اَغسال باشد، آن نیّت نیست، چرا؟ چون از نقطه‌نظر آن حیثیّت و

اعتبار عرفی و حتی اعتبار شرعی، باید انسجام بین نیّت و بین سایر اجزاء محفوظ باشد و اگر قرار باشد خودِ نیّتی که شما الآن می‌خواهید غسل انجام دهید، امر مرکب از یک عقد قلبی و یک عمل خارجی باشد، الآن که بین عقد قلبی و بین عمل خارجی انفصال پیدا شده است، چطور می‌تواند باشد؟!

بنابراین نیّت امر جدایی است که در احرام هم همین‌طور است! این روایت هم دلیل بر این است که احرام یک امر بسیط است که برمی‌گردد به آن نیّتی که شما برای ورود در این نُسک مخصوص انجام می‌دهید که عبارت است از لبس و تلبیه و سایر اعمال؛ آن نیّت ورود در این نسک، می‌شود امر بسیط. حالا اگر بین آن نیّت و آن اعمال فاصله بیفتد، دیگر اشکال ندارد چون نیّت حاصل شده است. در تحقّق نیّت، بالفعل و در تعلّق این عنوان بر او، ترتّب امر دیگری دخالت ندارد. اگر امر دیگری دخالت داشت، چطور در جایی که بین آنها انفصال ایجاد شده، می‌توانید این عنوان را بر آن امر منفصل بار کنید؟!

تلمیذ: اگر احرام امر بسیطی باشد، پس چرا باید

انسان لباس مخصوص را خارج کند و لباس ساده بپوشد؟ خودِ این امر، دلالت بر ترکّب می‌کند و دلالت بر بساطت نمی‌کند چون ما باید نیّت را با تقارن عمل انجام دهیم.

استاد: وقتی که شما نیّت احرام می‌کنید، این نیّت احرام، نیّت بر ورود در این عمل و عبادت مخصوص که چنین شرایطی را دارد، است. چطور شما می‌توانید منافی با این شرایط نیّت کنید؟! چطور شما می‌توانید نیّت صلاة کنید و بعد استدبار قبله انجام دهید؟!

تلمیذ: مثل همین که الآن اجزاء را ما به تأخیر می‌اندازیم، چطور می‌توانیم تأخیر در اجزاء بیندازیم درحالی‌که ...

استاد: چون نیّت بسیط است. اگر نیّت مرکب بود که نمی‌توانستید به تأخیر بیندازید. وقتی که شما در تکبیرات افتتاحیهٔ صلاة، نفس نیّت صلاتیه را در خودتان متمشّی می‌کنید، آیا در اینجا درنظر می‌گیرید که من الآن هم [نیّت] می‌کنم و هم استدبار می‌کنم؛ یعنی بلند می‌شوم فلان کتاب را برمی‌دارم

در کتابخانه می‌گذارم، بعد بقیهٔ نماز را می‌خوانم؟! آیا چنین مسئله‌ای را درحالی‌که نیّت می‌کنید، در نظر می‌گیرید؟! خیر.

بله! احتمال می‌دهید که چون شارع به شما اجازه داده است که قبل از انجاز تکبیرة الإحرام، عمل منافی با صلاة انجام دهید، می‌شود عمل منافی را انجام داد ولکن این احتمال فعلی نیست؛ یعنی شما این احتمال را در نفستان به فعلیت درنمی‌آورید والاّ با نیّت منافات دارد. چطور شما نیّت در صلاة دارید در عین اینکه می‌دانید یک دقیقهٔ دیگر، قبل از اینکه تکبیرة الإحرام را بگویید، باید از آشپزخانه یک لیوان آب بردارید و دارویتان را بخورید؟! اگر این‌طور باشد پس در این صورت نیّت منعقد نشده است. وقتی نیّت صلاتیهٔ منعقد می‌شود که دیگر احتمال عمل منافی در نفس شما فعلیت پیدا نکرده باشد و فقط به‌عنوان احتمال باقی بماند. وقتی این احتمال منتفی می‌شود که تکبیرة الإحرام بگویید اما نفس نیّت در صلاة، نافی فعلیت احتمال است. پس این نیّت بسیط می‌شود. اگر قرار باشد که نیّت مرکب باشد، یعنی اصل آن نیّت منعقد نشود إلاّ بالترکیب، معلوم

می‌شود که از اول منعقد نشده است! چون شما یک فعل آن را بعداً انجام می‌دهید و بین آنها انفکاک است، پس اصلاً منعقد نشده است یعنی نفس صحّت انفکاک جزئی از نیّت و اجزاء، دلیل بر این است که بین نیّت و اجزاء دوئیّت است و نیّت بسیط است، نه مرکب.

تلمیذ: کسی قائل به ترکّب نیّت نیست، همه نیّت را بسیط می‌دانند. بحث در عمل است.

استاد: نه! ما گفته‌ایم که بعضی‌ها قائل به ترکّب هستند و حتی لُبس را هم جزء احرام می‌دانند.[1]

تلمیذ: جزء احرام! نه نیّت احرام!

استاد: همان! یعنی این را جزء نیّت احرام می‌دانند؛ جزء نیّت احرام مع اقتران اللبس و مع اقتران التکبیر و... «مع اقتران» یعنی نیّت بدون اقتران، نیّت نیست.

اللهمَّ صلِّ عَلیٰ محمَّد و آلِ مُحَمَّد

---

[1] مختلف الشیعة، ج ۴، ص ۴۳:
«... فإنّ الحرامَ ماهیةٌ مرکبةٌ مِن النیةِ و التلبیةِ و لبسِ الثوبین... .»